

امنیت ملی از منظر جغرافیای سیاسی

مراد کاویانی‌راد

تاریخ ارائه: ۱۰/۶/۱۳۸۳

عضو هیأت علمی پژوهشکده مطالعات راهبردی

تاریخ تأیید: ۱۸/۷/۱۳۸۳

چکیده

امنیت ملی، توانایی دولت‌ها برای حفظ هویت مستقل و تمامیت کاربردی (جمعیت، سرزمین و دارایی) آنهاست. جغرافیای سیاسی نیز یکی از شاخه‌های جغرافیای انسانی است که در عرصه امنیت‌پژوهی، بیشتر بر وجه مصداقی آن تأکید شده است. موضوع محوری این رشته، عموماً پدیده دولت یا ناحیه سازمان‌یافته سیاسی است و به بررسی کالبد، عناصر، ویژگی‌ها و رفتار دولت می‌پردازد. بنابراین، جنبه‌های مختلف دولت نظیر علت پیدایش، موقعیت، کانون سیاسی، ویژگی‌های سرزمینی، ملت، نظام سیاسی، ساختار سیاسی، فضا، الگوی فضایی توزیع قدرت، روابط میان دولت با دولت‌های دیگر، قدرت ملی، الگوی مدیریت سرزمین و روابط سطوح مختلف دولت با شهروندان در اداره امور کشور، در کانون توجه مطالعات جغرافیای سیاسی قرار می‌گیرد. ادبیات امنیت در جغرافیای سیاسی مورد توجه جغرافیدانان سیاسی و ژئوپولیتیسین‌ها بوده است. ویژگی عمده پژوهش‌های انجام شده در این حوزه، نگرش واقع‌گرایانه و دولت‌محوری آن است. درحالی‌که در پی فروپاشی شوروی، ظهور کنشگران نوینی چون سازمان‌های غیردولتی (فعال در عرصه‌های زیست‌محیطی، و حقوق بشر و ...) و شرکت‌های چندملیتی و همچنین اهمیت یافتن مباحث مربوط به اقلیت‌ها و اقوام، دولت به عنوان یگانه کنشگر فعال در گستره مناسبات ملی و بین‌المللی به چالش گرفته شده است.

کلید واژه‌ها: جغرافیای سیاسی، دولت، ژئوپولیتیک، امنیت ملی، جهانی شدن

فصلنامه مطالعات راهبردی • سال هفتم • شماره چهارم • زمستان ۱۳۸۳ • شماره مسلسل ۲۶

مقدمه

امنیت، اصطلاحی است مشعر بر فقدان تهدید به ارزش‌های نادر. (۱) وضعیتی است که در آن ارزش‌هایی که از دید تصمیم‌سازان برای بقاء و بهتر زیستن جامعه حیاتی است، مورد حمایت و تقویت قرار می‌گیرند. (۲) مفهوم امنیت، مصادیق خود را از گفتمان‌های گوناگون می‌جوید، از این‌رو پیوسته مضمون عدم ثبات و سیالیت شکلی و ماهوی است. از چنین منظری است که گفتمان‌های امنیتی هر جامعه، از درون‌دادهای تحمیل شده از محیط داخلی و خارجی سیستم تأثیر می‌پذیرد. با بروز متغیرهای نو، امنیت نیاز به باز تعریف دارد. تحول در محیط جغرافیای سیاسی ملی، ژئوپولیتیک جهانی و فناوری اطلاعات و ارتباطات؛ با توجه به پویایی این محیط‌ها، نقش‌آفرینی مؤثری در شکل‌گیری و دگرگونی فضا و مفاهیم امنیتی مرتبط با آن داشته است. محیط امنیتی، چارچوبی فضایی و مفهومی است که هر کشور بر اساس ارزش‌های حیاتی و منافع ملی خود تصور می‌کند. این چارچوب در زمان‌های مختلف، تابع متغیرهایی چون ساختار نظام بین‌الملل، تحولات فناوری، نظام ارزشی، قدرت ملی، نگرش هیأت حاکمه به تهدیدات امنیتی (۳)، نحوه پراکنش استقرارگاه‌های انسانی، زیرساخت‌های اقتصادی، ارتباطی و مناسبات درون ملی و فراملی است.

تاکنون در گستره مفهومی و مصداقی امنیت تعاریف مختلفی ارائه شده که عمدتاً رهیافت ملی را مدنظر داشته‌اند. به عبارت دیگر پیدایش مطالعات امنیتی، ارتباط مستقیمی با پیدایش دولت در آغاز سده هفدهم دارد. واژه ملی به پیدایش دولت پس از صلح وستفالی (۱۶۴۸) و شکل‌گیری دولت - ملت‌ها اشاره دارد؛ زیرا از این زمان، شاهد شکل‌گیری دولت به مفهوم امروزی آن هستیم. در این معنا دولت محصول اندیشه دوران مدرنیته است. در جغرافیای سیاسی، بیشتر پژوهش‌های انجام شده نیز به نوعی مرتبط با دولت بوده است. در این مقاله سعی شده تا دو رویکرد اصلی در جغرافیای سیاسی که ناظر بر همجوشی و همپاشی نواحی مختلف دولت، پاره‌های ملت و مترتب بر مباحث امنیت ملی است؛ مورد بررسی قرار گیرد.

الف. جغرافیای سیاسی دولت

جغرافیای سیاسی، علمی است که به مطالعه روابط جغرافیا با سیاست و تبیین پدیده‌های ناشی از تأثیر آنها بر یکدیگر می‌پردازد. (۴) این علم، همواره در طول تاریخ اجتماعات بشری مورد توجه بوده و در قالب تاریخ، جغرافیا و فلسفه تدریس شده است؛ اما پیدایش آن به عنوان رشته‌ای مستقل به دوران فردریچ راتزل (سده نوزدهم) بازمی‌گردد. راتزل با انتشار کتاب *جغرافیای سیاسی*، توجه به تعاملات دو جانبه فضا و سیاست را مطرح ساخت. محور اصلی کتاب پیدایش و گسترش دولت ارگانیک به عنوان پدیده‌ای جغرافیایی - سیاسی بود. وی در این کتاب دولت را به مثابه ارگانسمی توصیف کرد که همانند دیگر موجودات زنده برای ماندگاری و پایداری نیازمند تغذیه و فضای حیاتی است. راتزل در قوانین هفتگانه خود، گسترش طلبی سرزمینی را به طور غیرمستقیم توجیه نمود. از آن زمان تاکنون دولت، محور مطالعه جغرافیدانان سیاسی بوده است. بیشتر نظریات جغرافیای سیاسی (جبرگرایی راتزل، کارکردگرایی هارتشورن، الگوی یکپارچگی و فروپاشی کارل دوویچ، میدان واحد جونز، دولت سرزمینی هرز، نمادنگاری و نظام گردشی گاتمن و...) ناظر بر بررسی عوامل مؤثر در پیدایش و فروپاشی دولت‌ها با توجه به تنوعات فضایی و محیط‌های امنیتی (ملی و بین‌المللی) آنان بوده است.

در جغرافیای سیاسی، دولت فضای سیاسی سازمان‌یافته‌ای است که حکومتی آن را اداره می‌کند و متشکل از سه عنصر (سرزمین، جمعیت و نظام سیاسی یا حکومت) می‌باشد. هرکدام از عناصر فوق، متأثر از مؤلفه‌های متعدد، پذیرای تنوعات و پیامدهای بسیاری‌اند. نوع رویکرد جغرافیدان سیاسی به این گوناگونی‌ها متأثر از الگوهای خاص زمان خود بوده است. رهیافت جغرافیای سیاسی به دولت در آغاز از جبرگرایی داروینیستی ملهم بود (۱۹۶۰-۱۸۸۰) که با وجود بزرگانی چون فردریچ راتزل، چرچیل سمپل و گریفیت تیلور تا اواخر دهه پنجاه تداوم داشت. در طول دهه ۱۹۳۰ تا ۱۹۵۰ انتقادات بسیار جدی به این رهیافت وارد شد. دیدگاه مذکور جایگاه استواری برای نقش آفرینی انسان در محیط قایل نبود و وی را تابع بی‌چون و چرای محیط می‌پنداشت. (۵) برای مثال، این دیدگاه بر این باور بود که گرایش ژاپنی‌ها به سوی دریا به این دلیل بوده که بیشتر زمین‌های ژاپن کوهستانی است و مناسب کشاورزی

نیست و یا جنگل‌های بلوط و بنادر طبیعی مناسب، نقش مهمی در دریانوردی و سروری بریتانیا بر دریاها داشته است. این دیدگاه نتوانست توضیح دهد که چرا محیط‌های جغرافیایی همسان، فرهنگ و مدنیت‌های متفاوتی از جهت توسعه‌یافتگی و عقب‌ماندگی به نمایش می‌گذارند؟ با وجود این انتقادات نمی‌توان اهمیت محیط را در فرصت‌سازی و محدودسازی تجمعات انسانی نادیده گرفت. از دهه ۱۹۶۰ به بعد جغرافیدانان فرانسوی همانند ویدال دولابالاش و جین برونز در توسعه مفاهیمی چون امکان‌گرایی^۱ و احتمال‌گرایی^۲ در جغرافیای انسانی مساعی بسیاری به عمل آوردند. از آن پس، انسان و اجتماعات انسانی با تمام ویژگی‌هایشان در مطالعات جغرافیایی جایگاه محوری یافتند.

هدف نوشتار کنونی، بررسی امنیت ملی از منظر جغرافیای سیاسی است. بنابراین تنها به تشریح دو دیدگاه کارکردگرایی هارتشورن و نمادنگاری جان‌گاتمن که ناظر بر یکپارچگی و چندپارگی مجموعه دولت از منظر امنیت ملی است، خواهیم پرداخت.

ب. دو رویکرد به امنیت ملی از منظر جغرافیای سیاسی

هدف اساسی هر دولت در مقام مرجع سازمان‌بخش زمین و مردم، کنار هم آوردن بخش‌های مختلف سرزمین و افراد مناطق مختلف گستره دولت تحت نظام سازمان‌دهی شده واحد است. در همه این موارد، تلاش برای کنترل و انحصار کامل روابط سیاسی داخلی یا به عبارت ساده‌تر ایجاد و حفظ قانون و نظم می‌باشد. در این شرایط، نهادهای سیاسی محلی باید با مفاهیم و نهادهای مرکزی سازگار شوند. در سازمان سیاسی دولت، معمولاً با بسیاری از امور متنوع اجتماعی و فضایی (ساختار طبقات، نهاد خانواده، مذهب، تحصیلات) در مناطق مختلف - در راستای تحکیم وحدت ملی و جلب وفاداری‌های محلی و بومی - با تساهل برخورد می‌شود. (۶) در جهانی زندگی می‌کنیم که دولت‌ها در معرض تهاجم یکدیگر قرار دارند. حکومت‌ها تلاش می‌کنند وفاداری ملی مردم را جایگزین وفاداری‌ها و علائق محلی، استانی و دولت‌های خارجی نمایند. تقریباً همه دولت‌ها از جهت جمعیتی و سرزمینی، ناهمسان و

۱ . Possibilism

۲ . Probabilism

نامتحدند از این رو حکومت‌ها وحدت مناطق مختلف دولت را پیگیری و عملیاتی می‌کنند. رهیافت حکومت‌ها در مواجهه با این تنوع و تکثر در دولت، متأثر از چگونگی پراکنش ناهمسانی‌های داخلی و ایدئولوژی سیاسی حاکم است. در کشورهای مختلف - جغرافیدانان در پی مطالعه موارد ذیل‌اند:

۱. مناطقی که به سبب عوامل انسانی و طبیعی دچار پراکندگی و واگرایی‌اند.
 ۲. مناطقی که در ارتباط و تماس (وابستگی) با دولت‌های خارجی‌اند.
 ۳. مناطقی که علایق اقتصادی، جمعیتی و نگرش‌های سیاسی متفاوتی (نسبت به مرکز) دارند. (۷)
- این رویکرد جغرافیدانان به مناطق دولت، برخاسته از نگاه امنیت محور به مبحث یکپارچگی ملی است.

امنیت ملی، از تجمیع و تجلی ظرفیت‌های طبیعی، بهره‌برداری و راهبردی حاصل می‌شود. ظرفیت طبیعی در واقع همان ژئوپولیتیک است که از دو منظر سخت‌افزاری و نرم‌افزاری مورد توجه قرار می‌گیرد. هرچند امروزه تحولات نرم‌افزاری، جنبه‌های سخت‌افزاری را تحت‌الشعاع قرار داده است. ظرفیت بهره‌برداری، شکاف و تفاوت میان پتانسیل‌ها و توانمندی‌های ملی و فعلیت یافتن آنهاست. ظرفیت استراتژیک نیز به توان سیستم به منظور طراحی و اجرای سیاست‌های کلانی اشاره دارد که قادر باشند استراتژی مؤثری را برای چندین سال تضمین کنند. (۸) در جغرافیای سیاسی توجه به چنین ظرفیت‌هایی که دولت را به رغم همه تنوعات آن منسجم و یکپارچه نگاه می‌دارد، مورد توجه بوده است. بنابراین، منسجم‌ترین دولت‌ها، آنهایی هستند که دارای علت وجودی یا به قول راتزل^۱، «اندیشه سیاسی» و به قول هارتشورن^۲ «اندیشه-دولت» باشند. هارتشورن در رهیافت کارکردی خود ادعا نمود که وجود چنین اندیشه‌ای باعث همبستگی و انسجام کلیه مردم در مناطق مختلف کشور می‌شود و به واسطه آن مردم احساس می‌کنند به یکدیگر تعلق دارند. چنین نیرویی است که می‌تواند بر نیروهای واگرا غلبه کند و یا حداقل آن را خنثی نماید و برتر از تمام تقسیمات فرهنگی، جغرافیایی و... است. «اندیشه سیاسی دولت» مهمترین نیروی متحدکننده و بخش جدایی‌ناپذیر و یکپارچه‌ساز ملی

۱ . Rotzel

۲ . Hartshorne

است. ناسیونالیسم مؤثرترین «اندیشه سیاسی دولت» به شمار می‌رود، خواه بر اساس زبان، مذهب، ارزشهای مشترک و خواه بر تجربیات تاریخی مشترک پی‌ریزی شده باشد؛ زیرا این همسانی‌ها به دولت، هویت ملی منحصر به فردی می‌دهد. برخی دولت‌ها مشکلی در اثبات علت وجودی خود ندارند. هویت جغرافیایی - سیاسی آنها مشخص است و ساکنان به اتفاق بر این باورند که به یکدیگر تعلق دارند. بعضی دولت‌ها نیز اندیشه‌ای ضعیف دارند و یا آن را جدیداً ابداع کرده‌اند. معمولاً این گونه دولت‌ها به طور یکجانبه توسط قدرت‌های خارجی (بسیاری از کشورهای آفریقایی) و یا ناخواسته (برخی از جمهوری‌های آسیای مرکزی شوروی پیشین) موجودیت یافته‌اند. به واسطه سست و سطحی بودن علت وجودی، هویت ملی آنها نیز شکننده و نامطمئن است. رهیافت کارکردی هارتشورن، وظیفه اساسی جغرافیدانان سیاسی را مطالعه دولت (و دیگر مناطق سازمان‌دهی شده سیاسی) برحسب ساختار و کارکرد می‌داند. به نظر وی، دولت فضای سازمان‌دهی شده سیاسی است که کارکرد کارآمدی را به نمایش می‌گذارد؛ زیرا با غلبه بر نیروهای مرکزگرایز - نیروهایی که تمایل به فروپاشاندن دولت دارند - و انسجام بخشی به نیروهای مرکزگرای فراگیر، دولتی یکپارچه می‌سازد. نیروهای مرکزگرایز در بسیاری از دولت‌ها وجود دارند. این نیروها در برخی دولت‌ها آنقدر توانایی دارند که نظام دولت را به طور کامل می‌گسلانند. (۹) نظریه یکپارچگی سرزمینی هارتشورن، نیروهای مرکزگرایز را نوعاً دارای شناسه جغرافیایی و سرزمینی می‌داند. برای مثال جدایی پیکره پاکستان به دو بخش شرقی و غربی به ناپیوستگی دولت مادر در سال ۱۹۷۱ و تشکیل پاکستان نوین در غرب و بنگلادش در شرق منتهی شد. در عین حال این نظریه نمی‌تواند توضیح دهد که چرا ایالات آلاسکا و هاوایی با وجود دوری از دولت مادر میل به جدایی ندارند؟ یا چرا کشورهای محصور در خشکی آفریقا از تهدید موجودیتشان رنج می‌برند درحالی‌که چنین وضعیتی برای سوئیس و اتریش در اروپا اهمیت چندانی ندارد؟ چنین تضادی نشانگر آن است که اهمیت خصیصه‌های فضایی در فرآیندهای مرکز با فرآیندهای پیرامونی در اقتصاد جهانی، متفاوت است. در تبیین چنین وضعیتی، هارتشورن یادآور می‌شود که مکان‌ها باید متناسب با وزنشان مطالعه شوند. از این‌رو، تنوع اشکال متفاوتی می‌یابد. برای مثال زبان، قومیت و تفاوت‌های مذهبی، فراگیرترین موارد تضادهای سرزمینی‌اند. دیگر اشکال نظیر فلسفه سیاسی، تحصیلات

و سطوح متفاوت زندگی ممکن است زمینه‌ساز ناآرامی باشند؛ اما همواره چنین نیست که تنوع، زمینه‌ساز فروپاشی باشد. هارتشورن یکی از مهم‌ترین نیروهای مرکزگرا را «اندیشه دولت» می‌داند زیرا هر دولتی دارای علت وجودی است و آن «اندیشه» ای است که نیروهای مرکزگرای را خنثی می‌کند. در جهان مدرن، «اندیشه دولت» همانند نمادنگاری با ناسیونالیسم مرتبط می‌شود. (۱۰) همچنانکه پیشتر اشاره شد، هارتشورن در رهیافت کارکردگرایی به هم پیوستگی ملت را با دوانگیزه دیالکتیک نیروی گریز از مرکز و نیروی مرکزگرا مرتبط می‌داند.

۱. نیروهای گریز از مرکز

عوارض طبیعی در ایجاد دشواری ارتباطاتی میان مناطق مختلف کشور بسیار اثر گذارند. هر چند توسعه مخابرات، راه‌آهن و دیگر مسیرهای ترابری، ارتباطات نواحی مختلف را تسهیل کرده است. نظام دولت نیازمند ارتباط و مراوده مناطق مختلف و نیز ارتباط مرکز سیاسی با نواحی پیرامونی است. از چنین منظری است که عوارض طبیعی و «فاصله» عامل گریز از مرکز به شمار می‌روند و تأثیر آنها در تقویت نیروی گریز از مرکز به وسعت، شکل و دیگر توانایی‌های دولت باز می‌گردد. (۱۱) تحلیل و بررسی تعاریف دولت نشان‌دهنده عناصری است که برای موجودیت و حفظ آن اهمیت بنیادین دارند و در صورت نبود و یا ضعف هر کدام از این عناصر، دولت نیز وجود نخواهد داشت و یا در معرض همپاشی قرار می‌گیرد. از منظر جغرافیای سیاسی، عناصر بنیادین دولت عبارتند از:

مردم (جمعیت)، سرزمین، حکومت یا سازمان سیاسی، اقتصاد سازمان یافته، شبکه منظم ارتباطات، حاکمیت و شناسایی بین‌الملل. (۱۲)

از این میان، پنج عامل نخست که نمود فضایی دارند از اهمیت بیشتری در جغرافیای سیاسی برخوردارند. از بعد امنیتی شایع‌ترین عامل تأثیرگذار انسانی در گستره سرزمینی دولت، نبود یا پراکندگی جمعیت در مناطق مختلف است. مناطق غیرمسکون و سکونت‌گاه‌های پراکنده، در ارتباطات و مراودات درون سرزمینی، کارکردی منفی دارند. برای نمونه ارتفاعات نسبتاً پست اروپای مرکزی و آپالاش در ایجاد مناطق خالی از سکنه و احساس جدایی‌گزینی

تأثیرگذار بوده‌اند. در ایران نیز وجود دشت بزرگ لوت در پیدایش چنین احساسی میان بلوچ‌ها بی‌تأثیر نبوده است.

معضل اساسی زمانی بروز می‌یابد که مناطق مختلف دولت، روابطی نزدیکتر با دیگر دولت‌های دور و نزدیک داشته باشند. این پدیده در مناطقی ظاهر می‌شود که مرز کنونی آنها در منطقه‌ای است که پیش از این در داخل دولت دیگر قرار داشته است. این معضل در مناطق حد فاصل میان مرز کانادا و آمریکا کاملاً مشهود است به گونه‌ای که ارتباطات برون‌منطقه‌ای آنها با دولت خارجی بیشتر است. در کشورهای ماوراء بحار، تعاملات دو جانبه میان برخی مناطق دولت کمتر از ارتباط مناطق خاص خارجی است. این مشکل عمدتاً در کشور استرالیا وجود دارد. (۱۳) تأثیر تنوعات انسانی در تقویت نیروی گریز از مرکز به مراتب بیش از دیگر عوامل است. تلاش حکومت‌ها عمدتاً معطوف به همسان‌سازی مناطق با توجه به تنوعات انسانی است که گاه خود، ناهمسانی‌ها و در نتیجه ناآرامی‌ها را تشدید می‌کند.

۲. نیروی مرکزگرا

هر کشور، نام و حکومتی دارد و از طریق معاهدات بین‌المللی، موجودیت خود را به عنوان دولتی با محدوده معین به دیگر دولت‌ها می‌شناساند. در مطالعه تکامل مفهوم دولت، شناخت نیروهای گریز از مرکز و مرکزگرا در مناطق مختلف دولت ضروری است. «اندیشه دولت» نیروی مرکزگرای اصلی است که دلیل وجودی دولت‌ها را نشان می‌دهد. دولتی که دلیل وجودی و اعتباری خود را از دست نداده باشد، به یکباره از هم نخواهد پاشید. نیروهای خنثی‌گر، منابع مستقر (در حفظ وضع موجود) و ترس از دگرگونی شرایط کنونی نیز بقای دولت را تداوم می‌بخشند. اما فروپاشی ساختار دولتی که دلیل وجودی خویش را در کشمکش با نیروهای خارجی و ناآرامی‌های داخلی از دست داده است، بدون اینکه گونه جدیدی جایگزین آن کرده باشد، حتمی است. بقای دولت‌ها منوط به وفاداری مردم مناطق مختلف و حتی کشته‌شدگان یا شهدای آنان است.

راتزل پیش‌بینی کرده بود که ایده سیاسی، همه کالبد دولت و حتی مناطق مختلف آن را در برخواهد گرفت. (۱۴) اما شواهد موجود این دیدگاه را تأیید نمی‌کنند، زیرا حکومت‌ها به عنوان

کارگزار دولت نتوانستند همانندسازی ملی را به خوبی انجام دهند. هرچند ملت را گروهی انسانی تعریف کرده‌اند که اعضای آن در اثر عوامل پیوندگر مادی و معنوی به یکدیگر وابسته‌اند و نسبت به جماعت‌شان احساس تعلق می‌کنند یا سرنوشت خود را با سایر اعضا همسان می‌دانند؛ (۱۵) اما کمتر کشوری است که مرز دولت و ملت آن کاملاً بر هم منطبق باشد. متفکرانی که درباره ملت نظریه‌پردازی کرده‌اند، از برخی عوامل عینی نام می‌برند که وجود آنها به ظهور ملت کمک کرده است. مهم‌ترین این عوامل عبارتند از نژاد و خویشاوندی، اشتراک دین و زبان، بستگی‌های جغرافیایی، بستگی‌های مشترک اقتصادی و تاریخی یا سنت‌های مشترک. هرچند در مورد ضرورت وجود همه آنها اتفاق نظر نیست. (۱۶)

ج. نمادنگاری ملی

از یک منظر، فرآیند ملت‌سازی شکل دادن به اندیشه سیاسی دولت است. درجه‌ای که این کوشش به موفقیت می‌انجامد تا حدودی به ماهیت و اهداف رهبران سیاسی کشور بستگی دارد. رهبران سیاسی، بی‌توجه به منبع قدرت و مشروعیت خود برآند تا با ایجاد، گسترش و بهره‌برداری از آنچه گاتمن^۱ نمادنگاری ملی یا ایکونوگرافی می‌خواند، کشور خود را به وحدت و یکپارچگی برسانند. منظور از نمادنگاری ملی، توجه به کلیه نمادها، مراجع و آرمان‌هایی است که میان مردم مشترک است و به آنها همبستگی روحی و در نهایت وحدت می‌بخشد (۱۷) و یا بررسی نقش نهادهای روحانی یا پدیده‌های فرهنگی مورد اعتقاد مردم است که در پیدایش ملت‌ها و کشورها مؤثر بوده‌اند. (۱۸)

تشخیص عناصر هویت ملی به عنوان زیربنای یکپارچگی ملی، نیازمند بحثی دامنه‌دار است. گروهی از ملت‌ها به اصول معنوی محیط انسانی پایبندند و آن را عامل یکپارچه‌کننده هر گروه انسانی به عنوان «ملت» می‌دانند. برای مثال تکیه پاکستان بر عامل «مسلمان بودن» به مثابه یگانه دلیل موجودیت آن کشور در حیات ۵۰ ساله خود، ضرورت پویایی آن بوده است. تا هنگامی که پاکستان خود را مورد تهدید هندوستان غیرمسلمان (ناپاک) و درگیر رویارویی ملی ژئوپولیتیک با آن کشور احساس کند، علت وجودی تک‌پایه‌ای خواهد داشت. اما با توجه

به همکاری‌های منطقه‌ای در عرصه مبادلات اقتصادی و انتقال انرژی به جنوب شرق آسیا، پاکستان نیازمند یافتن عاملی دیگر برای توجیه موجودیت خود به عنوان ملتی یکپارچه، جداگانه و متمایز از دیگران خواهد بود. در برابر این گونه کشورها، بیشتر ملت‌ها می‌کوشند تا عوامل چندگانه‌ای را شاخص تعیین ملیت، هویت ملی و علت وجودی خود به مثابه «ملتی یکپارچه»، جداگانه و متمایز از دیگران قرار دهند. (۱۹)

گاتمن از عواملی که در تضعیف هویت و ناسیونالیسم ملی اثر منفی دارند، با عنوان نظام گردشی یا سیرکولاسیون یاد می‌نماید. به هر ترتیب وجود «ایده دولت» و سرزمین سیاسی مشخص، در همه موارد از عوامل حتمی و زیربنایی ساخت «علت وجوی» ملت است. نیروهای گریز از مرکز^۱ مانند تفاوت‌های مذهبی، قومی، زبانی، سیاسی، ناحیه‌گرایی اجتماعی و اقتصادی، تفاوت در میزان برخورداری از تأسیسات زیربنایی و امکانات در مناطق مختلف کشور و نظام‌های کاست اقتصادی، اجزای دولت را به سوی همپاشی می‌رانند و ملت‌ها را پراکنده می‌سازند.

جنبش جدایی طلب منطقه بیافران^۲ در نیجریه، در اواخر دهه ۱۹۶۰ پیروز شد و به بسیاری از خواسته‌های خود رسید. حتی برخی کشورهای اروپایی که اندیشه دولت را نه بر اشتراکات اقوام بلکه بر سوسیالیسم به عنوان ایده فراگیر قرار داده بودند، در سال‌های اخیر و متأثر از عوامل فوق متلاشی شده‌اند. برای مثال چکسلواکی به دو جمهوری چک و اسلواکی، یوگسلاوی به پنج و اتحاد جماهیر شوروی به پانزده کشور تقسیم شد.

تنش‌های منطقه‌ای، کشورهای ناهمگن اروپایی چون اسپانیا، انگلستان، فدراسیون روسیه و ایتالیا را نیز تهدید می‌کند. نیروهای گراینده به مرکز^۳ از قبیل ناسیونالیسم، نمادنگاری، نهادهای متحد کننده، مدیریت، سازماندهی، حمل و نقل و ارتباطات، میهن دوستی، آداب و رسوم و تاریخ مشترک، اجزای دولت یا ملت را به هم نزدیک و پیوسته می‌کند. ایده نمادنگاری و نظام گردشی (نیروهای مرکز گریز) از جان گاتمن مثال‌های دیالکتیک پراهمیتی از نیروهای گراینده به مرکز و مرکز گریز به شمار می‌روند. هارتشورن همانند گاتمن، نیروهای گراینده به مرکز را

۱ . Centrifugal Forces

۲ . Biafran

۳ . Centripetal Forces

عامل پیدایش کشورها و علت وجودی آنها دانسته و بر این باور است که نیروهای گراینده به مرکز که مورد تأیید جغرافیدانان سیاسی نیز قرار دارند، مشخصات مادی موجودیت سرزمینی حکومت‌اند. برخلاف گاتمن که نیروی گراینده به مرکز و علت وجودی کشورها را عامل «آیکونوگرافیک» یا نمادنگاری و معنویت می‌داند، هارتشورن و برخی دیگر از جغرافیدانان، عوامل مادی (عینی) را به اندازه عوامل معنوی مهم می‌دانند. برای مثال از دید این جغرافیدانان گستره سرزمینی و شکل هندسی - جغرافیایی، می‌تواند عامل اصلی پیدایش ملت یا کشور باشد. با این حال، به نظر می‌رسد که عوامل مادی، به عنوان نیروهای گراینده به مرکز، دارای درجات متفاوتی از کارایی دیالکتیک باشند. (۲۰)

رویکرد عمده جغرافیای سیاسی در مطالعه دولت و مباحث متناظر با آن، معطوف به دولت مدرن است. دولتی که درجه بالایی از حاکمیت را داراست و در محدوده سرزمینی خود هیچ قدرتی را به رسمیت نمی‌شناسد. در این عصر همه کنشگری‌های دولت با پسوند ملی توجیه می‌شود. ملی‌گرایی اساس پسوند ملی به شمار می‌رود که ابزاری برای تفکیک یک ملت از ملت دیگر با تکیه بر آگاهی مشترک و حول مفهوم یا مفاهیم تعریف شده گروهی است. منشاء پیدایش دولت مدرن، جنگ‌های سی ساله و صلح ۱۶۴۸ وستفالی است. از آن زمان به بعد، مناسبات میان جوامع مختلف، گسترشی نظام‌مند یافت و دولت مراحل تکاملی خود را سیر کرد. در شکل‌دهی به این روابط، علم باوری، منافع ملی، ناسیونالیسم، امنیت ملی و ملت‌سازی در قالب دولت آغاز شد. حکومت‌ها یا نظام‌های سیاسی بر آن شدند که با تمسک به تاریخ و گاهی نیز تاریخ‌سازی، جوامع و نواحی مختلف دولت و ملت را تحت آن مشترکات گرد هم آورند. گردهمایی ملت به شیوه‌های مختلفی از همانندسازی تا پذیرش تکثرملی تداوم یافت. در این دوره دولت - ملت‌ها شکل گرفتند و کوشش بسیاری شد تا همپوشی مرز دولت و ملت عینیت یابد.

د. هویت ملی دولت ملی

هویت در درجه نخست به معنای متمایز بودن، ثابت و پایدار ماندن و به جمع تعلق داشتن است. هر فرد، هنگامی خود را دارای هویت می‌داند که از تمایز، پایداری و در جمع بودن خود

اطمینان حاصل کند. مکان و فضا مهم‌ترین عواملی هستند که نیازهای هویتی انسان را تأمین می‌کنند. به بیان روشن‌تر، مرزپذیری و قابل تهدید بودن مکان و به تبع آن فضا، این امکان را فراهم می‌سازد که انسان‌ها با احساس متمایز بودن، ثبات داشتن و تعلق به گروه، امنیت و آرامش لازم را برای زندگی کسب کنند. در واقع، کارویژه هویت‌آفرین مکان، بر خاصیت اصلی آن یعنی «مرزپذیری و ثابت بودن» استوار است. (۲۱) به همین دلیل، هویت مبحثی فضایی^۱ به شمار می‌رود. هویت برآمده از فضا در گذر روزگاران، زمینه‌ساز هویت ملی، فرهنگ ملی و در نهایت دولت ملی شده است. هرچند هویت و فرهنگ محصولی در حال تکوین‌اند. درون‌مایه فرهنگ و سنت، پیوسته با گذر زمان تغییر می‌کند و آنچه ما در هر زمان تصور می‌کنیم «فرهنگ ما» است، در واقع نوعی جمع‌بندی از حافظه فرهنگی تا آن زمان است. از آن گذشته، «فرهنگ ما» هرگز منحصرأ «محصولی محلی» نیست، بلکه همواره رگه‌هایی از وام‌گیری‌ها یا تأثیرات فرهنگی پیشین را در خود دارد که بخشی از این «جمع‌بندی» است و به اصطلاح «فرهنگ بومی»، نام می‌گیرد. (۲۲) این شناسه‌های فرهنگی، بنیاد پیدایش واحدهای سیاسی (در قالب ناحیه، استان، ایالت و دولت) می‌باشند. کمتر واحد سیاسی در جهان وجود دارد که دارای همسانی مطلق از بعد فرهنگی باشد. حکومت‌ها با آگاهی از این مهم بر آن بوده‌اند تا به عنوان کارگزار ایجاد ارتباط میان سرزمین و مردم، با شناسایی برخی همسانی‌ها و مشترکات فرهنگی این واحدها، هویت ملی را در راستای مدیریت بهینه فضای سرزمینی، ساخته یا تقویت نمایند. تحولات قرون شانزدهم و هفدهم همراه با جنگ‌های سی ساله ۱۶۴۸-۱۶۱۸، دگرگونی‌هایی در نظام سیاسی قرون وسطایی پدید آورد که برآیند آن در قالب تضعیف قدرت کلیسا، پیدایش دولت‌های مستقل، تبدیل منشأ حاکمیت از الهی به ملی، تثبیت مرزهای جغرافیایی و حاکمیت در داخل مرزهای کشور مستقل، ظاهر شدند. در نهایت «دولت» به مثابه بالاترین نهاد فضایی - حقوقی که صلاحیت اعمال انحصار حاکمیت را دارد، شناخته شد. بنابراین هر دولت، شناسه و هویتی (فضایی) دارد که آن را از سایر واحدهای سیاسی (دولت) متمایز می‌کند. البته، دنباله سرزمینی برخی از این شاخصه‌ها ممکن است در دولت‌های

۱. فضا: شامل بخشی از سطح سیاره زمین که واجد مقتضیات اکولوژیک - طبیعی و محتوای انسانی آمایش یافته

باشد. (۲۳)

پیرامونی نیز نمود یابد. برای نمونه در چارچوب هویت ایرانی، هر که شیعه مذهب، فارس زبان و یا دارای یکی از گویش‌های ایرانی باشد الزاماً ایرانی نیست. هرچند حوزه فرهنگی ایران به مراتب گسترده‌تر از گستره جغرافیای سیاسی آن است. شاخصه‌های هویت و فرهنگ، تحت تأثیر شرایط مکان و زمان همواره در حال تغییرند. بنابراین درونمایه‌های سنت، فرهنگ و هویت در گذر روزگاران دچار تحول و دگرگونی (کند و بطئی) می‌شود. در دورانی که با عنوان جهانی شدن از آن یاد می‌کنند، ژئوپولیتیک سرمایه با بهره‌گیری از ابزار مختلف از سده شانزدهم تا کنون کوشیده است جهان را به سوی گونه‌ای همسان‌سازی فرهنگی سوق دهد. از منظر جغرافیدانان سیاسی پیدایش فرهنگ‌های متفاوت، زاده محیط‌های متفاوت است. به همین دلیل میزان تأثیر این اقدامات در مناطق مختلف، متفاوت می‌باشد و گاهی نیز مقاومت‌هایی در برابر آن ظاهر شده است. در برابر قدرت جهانی‌سازی ژئوپولیتیک سرمایه، دولت‌ها تلاش کرده‌اند تا از هویت ملی‌شان که علت وجودی آنها به شمار می‌رود، پاسداری کنند. از این رو مباحث مربوط به بحران فرهنگ و هویت ملی در واحدهای سیاسی بیش از آنکه واقعاً بحران باشند، نشانگر اهمیت جایگاه فرهنگ و هویت ملی در میان دولت - ملت‌ها هستند. برای مثال، در ماده ۱۲۸ پیمان «ماستریخت» درباره اتحادیه اروپا صراحتاً بیان شده که تنوع فرهنگی باید در حال و آینده حفظ شود. احترام به فرهنگ با تصمیم برای انتخاب یازده زبان رسمی ثابت شد. (۲۴) در واقع، ملی‌گرایی فرهنگی در میان ملت‌های مختلف نوعی احساس تعلق ایجاد کرده و بر مشترکاتی از قبیل زبان، دین، ایدئولوژی و تاریخ تأکید دارد. این فرآیند خود هویت بخشی غالباً زمانی شکل می‌گیرد که افراد جامعه تصور کنند هویت اجتماعی آنان تضعیف شده است. (۲۵)

در توسعه سیاسی، همواره بین نیاز به دل‌بستگی به خاطرات ناحیه‌ای و ملی که تابع تمایزات سرزمینی است و نیاز به پذیرش احساسات جهانی‌تر نیز نوعی کشمکش وجود دارد. در برخی کشورهای تازه تأسیس به خاطر ماهیت ساختگی مرزهای فیزیکی و ضعف اندیشه دولت یا همان نمادنگاری، بحران هویت به مسأله‌ای آنی تبدیل می‌شود و اساس واحد سیاسی را با خطر مواجه می‌سازد. حتی در کشورهای دیرپا نیز شاهد شکل‌گیری جنبش‌های ناحیه‌گرا هستیم.

ناحیه‌گرایی سیاسی هنگامی بروز می‌یابد که پیشامدهای تاریخی، تعریف قراردادی جدیدی از حکومت ارایه دهند. مادامی که اکثریت افراد نتوانند پیوندی با نظام سیاسی برقرار کنند یا مادامی که اکثریت عناصر نظام نتوانند سهمیم بودن جمعیت‌های حاشیه‌ای (اقلیت‌ها) در نظام حکومتی (و استفاده از شناسه‌های فرهنگی آنان) را به عنوان ملاک تعیین هویت خود بپذیرند، بحران مزبور ادامه خواهد یافت. (۲۶)

انقلاب صنعتی و تحولات اجتماعی - اقتصادی در قرون هجدهم و نوزدهم، سبب ظهور طبقات جدیدی شد که مسایلی از قبیل مالکیت، امنیت شغلی، آزادی‌های فردی و اجتماعی و لزوم مشارکت مردم در اداره جامعه خویش به شیوه دموکراتیک را به دنبال آورد که لازمه آن محدود شدن فرمانروایی خودکامه حکام بود. انقلاب‌های لیبرالی، دوران جدیدی از زندگی سیاسی ملت‌ها را که به عصر «نهیضت قانون اساسی» معروف است، پدید آوردند که هدف آن محدود کردن حاکمیت دولت‌ها بود. در واقع قانون اساسی هر دولت - ملتی بازتاب هویت، فرهنگ، تنوعات انسانی و جغرافیایی و نیازهای چندبعدی آن واحد سیاسی است. دولت‌ها با اتکا به قانون اساسی به مدیریت فضای سرزمینی و تنظیم مناسبات واحد سیاسی خود با دیگر واحدها اقدام کرده‌اند.

ه. جهانی شدن

با پایان قرن بیستم مسائلی به وجود آمده که حل آنها مستلزم اقدام جهانی است و خارج از قدرت دولت‌های منفرد یا گروهی از دولت‌ها سواى بزرگی و کارآمدی آنهاست. نمونه بارز این مسائل، مشکلات جهانی بوم‌شناختی، زیست‌محیطی، تروریسم، باندهای مافیایی قاچاق مواد مخدر، زنان و کودکان هستند. به بیان دیگر دشواری‌هایی که روزگاری منشاء درون سرزمینی و ملی داشتند؛ بعدی جهانی یافته‌اند. بنابراین دولت‌ها به تنهایی قادر به حل این دشواری‌ها نیستند و به ناچار به سوی نوعی تشریک مساعی جهانی کشیده می‌شوند. آنها ناچارند برای رفع معضلات خود بخشی از حاکمیت مطلق سرزمینی را واگذار کنند. در نتیجه، شاهد تغییر در ماهیت کارکردی دولت‌ها هستیم. جهانی شدن به یاری فن‌آوری اطلاعات و ارتباطات و دیگر ابزار دیداری و شنیداری، نهادهای بازرگانی جهانی و مانند آن، کارکرد

مرزهای ملی اعم از کنترل کالا، اندیشه و انسان را متحول ساخته است. با ظهور نیروهای فراملی و فروملی در هیأت جهانی شدن و نیز به واسطه آنچه مهمترین تغییر آن دست کشیدن ساکنین یک کشور از موقعیت شهروندی است؛ نقش و کارکردهای دولت، در حال تحول است. نیروهای فراملی از سه طریق اقتصاد فراملی یا جهانی، ظهور نهادهای جهانی و منطقه‌ای و انقلاب انفورماتیک، (اغتشاش در ارزش‌ها یا بحران معنا) کارکرد سنتی دولت را متأثر ساخته‌اند. عناصری که به کاهش اقتدار مطلق کارکرد سنتی دولت دامن می‌زنند عبارتند از:

۱. فرسایش سیستم‌های کنترل سیاسی، اجتماعی، حقوقی و فرهنگی

۲. پیروزی خردگرایی و ضعف نهادهای جمعی

۳. فعال و عمیق شدن شکاف‌های اجتماعی حول محور فرهنگ، قوم و زبان. (۲۷)

بحران هویتی نوین، امروزه دامن‌گیر بسیاری از جوامع شده و هنگامی رخ می‌دهد که جامعه دریابد آنچه تاکنون به عنوان تعاریف فیزیکی و روانشناسانه «خود جمعی» خویش پذیرفته است، تحت شرایط تاریخی جدید، قابل پذیرش نیست. زیرا بر اساس تغییر در گستردگی و شدت، ضروری است که مشارکت کنندگان در نظام، از نو تعریف کنند که کیستند؟ و چه تفاوتی با دیگر نظام‌های سیاسی یا اجتماعی دارند؟ بحران هویت مرحله‌ای از رشد است که نظام سیاسی به هنگام تغییر اساسی اشکال اصلی آن، باید تجربه نماید. (۲۸) نقش یکپارچه‌ساز ناسیونالیسم کلان، (یعنی ناسیونالیسم تحت هدایت نخبگان سیاسی باشد و بتواند در غیاب تکوین فرآیند ملت و دولت سازی، باعث همگرایی شود) کم‌رنگ شده است. زیرا آنها بیشتر به صورت عامل ضد دولت و واگرا (در شکل ناحیه‌گرایی سیاسی مبتنی بر زبان قوم و مذهب و...) عمل می‌کنند. خصلت‌های متناقض، رخدادهای پراکنده و همه آنچه پست‌مدرن‌ها آن را بحران معنا و روشنگری می‌نامند، مانع از شکل‌گیری الگویی مشخص برای فهم‌پذیری رخدادهای می‌شود و انسان را در افقی ناپیدا، فهم‌ناپذیر و متناقض‌نما رها می‌سازد. جغرافیای سیاسی در دو بعد متناقض جهانی شدن و محلی شدن پیش می‌رود. این وضع، مرزها را نفوذپذیر و پارادوکسی اساسی میان دولت و شهروند پدیدار ساخته است. (۲۹) جهانی شدن در قالب فشردگی فرآیند زمان و فضا یا به عبارت دیگر حاکمیت زمان بر فضا تجلی یافته و از رهگذر آن هویت‌های متمایز به نوعی همگونی فراخوانده می‌شوند. این فرآیند از

یک سو ثبات، همگونی و یکپارچگی را برهم زده و جامعه را به فضایی نفوذپذیر و چندپاره تبدیل کرده است و از سوی دیگر دربرگیرنده ارتباط فزاینده و وابستگی متقابل میان انسان‌ها، گروه‌ها و جوامع مختلف و آگاهی روزافزون و جهانی انسان‌ها در زمینه فراگیرتر شدن فرهنگ‌ها و هویت‌هاست. (۳۰) از این‌رو فرهنگ‌ها و شاخصه‌های آنها به شدت شناور شده‌اند. همچنین چالش‌هایی نیز در برابر فرآیند جهانی شدن ظاهر شده‌اند که مهم‌ترین آنها، چندگانگی فرهنگ‌ها و هویت‌های ملی است. هرچند برخی پیش فرض‌ها ادعا دارند که جهانی شدن اقتصاد، گونه‌ای همسان‌سازی و یک‌دست شدن فرهنگی و هویتی را به دنبال داشته و موجب می‌شود تا جهت‌گیری‌ها و گرایش‌های جهانی فرهنگ و یا فرهنگ واحد جهانی در ورای هویت‌های ملی رشد کرده و نهایتاً بر آنها غلبه یابد. (۳۱) حتی در کشورهایی که به نوعی در روند جهانی‌سازی سهیم‌اند، پاسداشت هویت ملی یکی از اهداف ملت‌ها به شمار می‌رود. امروزه حتی کشورهای صنعتی بزرگ انگلیسی زبان که با کشوری چون آمریکا قرابت‌های فرهنگی بسیار دارند، از سیطره فرهنگی آمریکاییان بر جهان نگران‌اند و حفظ هویت خویش را مطالبه می‌کنند. (۳۲)

در این دوره، جغرافیدانان سیاسی با آگاهی از تنوعات و ناهمسانی‌های اجتماعات انسانی و تأکید بر تمایز میان مرز دولت‌ها و ملت‌ها، بر آن شدند که با محور قرار دادن دولت، عواملی را که موجب همگرایی و واگرایی ملی می‌شوند، مطالعه نمایند.

رشد و گسترش ITC، فضای مجازی و سایبرنتیک گسترنده، فضاها را به وجود آورده‌اند که از آنها به عنوان «نام‌قلمروها»^۱ یاد می‌شود که از آن جمله می‌توان به پسوندهایی که بر مکان‌ها و نشانی‌های درون شبکه‌ای دلالت دارند، اشاره کرد. این آدرس‌ها فقط در داخل فضای مجازی^۲ معنا دارند. در حال حاضر در شبکه‌ها، نام‌قلمروهای کلی مثل COM, ORG, EDU, NET و یک سری نام‌قلمروهایی که می‌توانند بر مکان فیزیکی و جغرافیایی مشخصی مانند UK یا US دلالت کنند، (۳۱) در تحول و جهت‌گیری جغرافیای سیاسی به سوی ژئوپولیتیک و فضای مجازی سیاسی^۳ که دایره اثرگذاری جهانی دارند، مؤثر واقع شده است.

۱ . Domain Name

۲ . Cyberspace

۳ . Cyberpolitics

تجربیات مربوط به دوران مدنیته نشانگر آن است که حکومت‌ها نتوانسته‌اند از طریق همه‌گیر ساختن ناسیونالیزم، جوامع را به سوی همگنی و یکپارچگی فرهنگی برانند. در نتیجه همان تنوعاتی که جغرافیای سیاسی بر آنها تأکید می‌کند، با تأثیرپذیری از رشد و گسترش فناوری اطلاعات و ارتباطات و ادبیات پسامدرن (تحلیل گفتمان، اقتصاد سیاسی بین‌المللی، رویکردهای فمینیستی و تئوری‌های اجتماعی مربوط به اقلیت‌ها)، منطقه‌گرایی، شبکه‌های اطلاعاتی و مالی، چندپارگی حاکمیت دولت‌ها، رسانه‌ها و توجه به امور بشردوستانه، در گرایش جغرافیای سیاسی به سوی ژئوپولیتیک مؤثر بوده‌اند. (۳۳) ژئوپولیتیک به مطالعه تأثیر توزیع و تفاوت‌های جغرافیایی بر سیاست‌های کلان ملی و بین‌المللی پرداخته است. با وجود این، امروزه این اصطلاح به بررسی همه‌انگاره‌ها، تحقیقات و درک جغرافیایی که در شکل‌گیری سیاست‌های جهانی مؤثر بوده‌اند، اطلاق می‌شود. (۳۴) بر این اساس کاهش اهمیت عناصر محیطی در روابط بین‌الملل، تغییر در مفهوم ژئوپولیتیک سنتی را نیز به همراه داشته است. این مفهوم به طور سنتی، بر پایه عناصر فضا و مکان، همانند دسترسی به دریا، وجود مرزهای طبیعی و کنترل تسهیلات ارتباطی عمده استوار بوده است. هرچند اهمیت ابعاد جغرافیا و ژئوپولیتیک همچنان پابرجاست، اما فناوری اطلاعات به دلیل فراهم آوردن ارزش‌ها و قدرت غیرمادی در نتیجه تسلط بعد زمان بر فضا، از اهمیت عامل مکانی کاسته است. امروزه اهمیت جایگاه ژئوپولیتیک هر کشور با مجموعه ارزش‌های تازه‌ای ارزیابی می‌شود که با مدیریت اطلاعات و جایگاه آن در ساختارهای زیربنایی اطلاعات جهانی به دست می‌آید. بنابراین ژئوپولیتیک انتقادی بخشی از تمایل پساساختارگرایی به جغرافیای انسانی است که اندیشه‌گران آن نسبت به وجود چارچوب عمومی یعنی تحلیل سیستم‌های جهانی مورد استفاده ما برای انتظام بخشی به علوم، مظنون بوده و با دیده تردید به آن می‌نگرند. آنها به تحقیقات خود به مثابه پیدایش مکتب و نظام اندیشگی جدید نمی‌نگرند. این دیدگاه نشانگر رهایی از مجموعه‌ای از ایده‌هاست که علت اصلی تکامل مسائل ژئوپولیتیک را تغییرات سیاسی می‌داند. از پیامدهای جهانی شدن، نسبی شدن انواع هویت‌هاست که به دنبال نفوذپذیری انواع جوامع ملی، واحدهای هویتی قومی، محلی و دیگر هویت‌ها در مقابل نیروهای جهانی شدن به وجود می‌آید. در بحران هویت و معنا، بعد (صیانت) سرزمینی دولت - ملت کم‌اثر و وحدت

فرهنگی بر اساس انگاره هویت ملی به چالش گرفته می‌شود و نوعی گرایش به تنوع فرهنگی به وجود می‌آید. عبدالعلی قوام در کتاب جهانی شدن و جهان سوم بر این باور است که این جریان‌ها چه در شکل هویت فروملی یا خود مختار و یا فراملی، نیروی فرسایش دهنده دولت - ملت مدرن هستند. (۳۵) انقلاب الکترونیک، تقسیم کار جهانی، فراملی شدن تولید و امور مالی و حساسیت بیشتر به فرآیندهای زیست محیطی، مرزها را نفوذپذیر، قلمرو صلاحیت دولت‌ها را مبهم، هویت‌ها را شناور، حاکمیت دولت‌ها را فرسوده و اقتدار حکومت‌ها را کم اثر ساخته است. شواهد موجود نشانگر آنند که به هر میزان از توانایی دولت‌ها کاسته شود، وفاداری شهروندان نیز کم‌رنگ‌تر می‌شود. (۳۶) تحول ژرفی که در فنآوری اطلاعات و ارتباطات روی داده، تغییر در الگوی فنآوری (از فنآوری صنعتی به فنآوری اطلاعاتی) را نیز به همراه داشته است. امروزه فنآوری اطلاعاتی به مهمترین عامل تولید، رقابت‌پذیری، رشد اقتصادی و حضور در بازارهای جهانی تبدیل شده؛ لیکن از طریق تقویت نیروی مرکزگریز، جهان‌گرا و دیگر بازیگران متعدد، نقش مهم‌ترین ابزارهای تهدید مرزهای سیاسی، به حاشیه رانی دولت - ملت و فرسایش حاکمیت ملی را بازی می‌کند. (۳۷) در جغرافیای سیاسی و ژئوپولیتیک از به چالش گرفته شدن موقعیت دولت‌ها با عنوان «ضدژئوپولیتیک» یاد می‌شود و سیمون دالبی و اتوتایل از مهمترین نظریه‌پردازان آن هستند. خیزش‌های اجتماعی با تشدید فرآیندهای جهانی‌سازی، به طور فرآیندهای در مقیاس‌های منطقه‌ای، ملی و بین‌المللی عمل می‌کنند؛ چون مؤسسات بین‌المللی مطرح در ساختار جهانی سلطه را به چالش می‌گیرند. (۳۸)

۱. تحول در مفهوم فضا

در مطالعات جغرافیایی، فضا موجودیتی مادی دارد که در شکل‌گیری آن پراکندگی و افتراق فضایی پدیده‌ها، نظام اقتصادی، نظام سیاسی و نظام ایدئولوژیک نقش اساسی بر عهده دارند. هر اسلوب فضایی، هم درونمایه‌ای فضایی نظیر عوامل طبیعی و انسانی دارد و هم واجد کیفیت‌های انتزاعی مثل فاصله، جهت و موقعیت نسبی است. (۳۹) اما در جغرافیا، مکان صرفاً کالبد نیست بلکه با زندگی، تاریخ، ارزش‌ها، احساسات، روابط اجتماعی و شیوه تولید مردم پیوند خورده است. به عبارت دیگر مکان از برخورد عوامل محلی، ناحیه‌ای و جهانی به وجود

می‌آید و در آن روابط متقابلی میان شرایط مکانی، هویت و زندگی مادی شکل می‌گیرد (۴۰). با این وجود، موضوعی که کمتر مورد توجه جغرافیدانان سیاسی بوده، مباحث مربوط به فضای مجازی است که توانسته در قالب فناوری اطلاعات، خود را به عنوان واقعیت و «فضای حاکم» تحمیل کند. از نظر سیاسی تکنولوژی اطلاعاتی با ایجاد «اجتماعات مجازی»^۱ و به عبارت دیگر در قالب فضای مجازی^۲ و در شبکه الکترونیک - هسته‌های غیرفیزیکی - موجب کنترل و مراقبت دولت ملی بر فضا و قلمرو کشور می‌شوند. فناوری اطلاعات و ارتباطات^۳ رابطه بین حاکمیت، سرزمین و قدرت حکومتی را متحول کرده و آن را در رابطه پیچیده‌تری قرار می‌دهد. در این شرایط حکومت ملی دیگر تنها قدرت اثرگذار و تعیین کننده فضا، زمان و جریان امور نیست. بر این اساس سیمون دالبی ژئوپولیتیسین معروف بر این باور است که تصورات ژئوپولیتیک باید از انگاره‌های سرزمینی (صرف)، استعمارزدایی^۴ شده و انگاره‌های (جغرافیایی) برگرفته از دانش‌ها و جوامع (واحد‌ها) به عنوان منطقه منحصر به فرد در مطالعات سیاسی به چالش گرفته شود. (۴۱) شاید این گفته دالبی سنت شکنی به نظر برسد اما بنا به قول دکتر شکویی همه علوم از سنت شکنی به مرزهای جدیدی دست یافته‌اند. (۴۲)

در فضای جدید، عناصری چون سیاست رسانه‌ای^۵ و فضای مجازی سیاسی^۶ کنشگران غیردولتی^۷ و قدرت نرم^۸ مورد مطالعه قرار می‌گیرند. در این دوران، حتی مفاهیم امنیتی هم بعدی غیرسرزمینی یافته‌اند. از طریق رایانه و مودم از دورترین فواصل جغرافیایی می‌توان چنان ضربه کاری به زیرساخت‌های اطلاعاتی و داده‌های کامپیوتری کشورها و سازمان‌ها وارد کرد که خسارات مالی آن کمتر از آفند نظامی نخواهد بود. در تهاجم از طریق شبکه اینترنت، حتی کشورهایی که به دلیل موقعیت جغرافیایی از تهاجمات فیزیکی مصونیت داشته‌اند، در امان

۱ . Virtual Community

۲ . CyberSpace

۳ . ITCS

۴ . Decolonized

۵ . Mediapolitic

۶ . Cyberpolitic

۷ . Noonpolitic

۸ . Soft power

نخواهند بود. در فضای مجازی، مرز کشورها معنای گذشته را نداشته و اطلاعات، بی‌واهمه از مرزبندی‌های سیاسی، اخلاقی و اجتماعی عبور کرده و مبادله می‌شوند. (۴۳)

۲. کنشگران ژئوپولیتیک در عصر جهانی شدن

به طور سنتی، دولت - ملت، سازمان‌های غیرحکومتی، سازمان‌های بین‌الدولی و افراد به عنوان کنشگران ژئوپولیتیک شناخته می‌شدند. امروزه بازیگران این گستره دیگر دولت - ملت‌ها، سازمان‌های بین‌المللی و سازمان‌های غیرحکومتی نیستند؛ بلکه بازیگران نوین با توجه به گسترش ارتباطات جهانی شده و با بهره‌برداری از انواع ابزارهای نوین ارتباطی توانسته‌اند در قالب شبکه‌ای مؤثر در سراسر جهان در شکل دادن به سیاست‌های فضا به گونه‌ای فعال ظاهر شوند. نمونه بارز آن سازمان القاعده است که گفته می‌شود در ۵۰ تا ۶۰ کشور جهان عضو دارد و تارهای به هم تنیده‌ای از ارتباطات سیاسی، مالی و انسانی را فراهم آورده است. فنآوری نوین اطلاعات نیز برای سازمان‌های غیرحکومتی و عموم مردم این امکان را به وجود آورده که آنچه در نقاط پراکنده اتفاق می‌افتد نظاره کنند؛ «جوامع مجازی» جدیدی ایجاد نمایند و به بسیج جمعیت‌ها در سراسر جهان بپردازند. طرح‌های علنی جامعه مدنی جهانی در برخی حوزه‌ها به ویژه در زمینه حقوق بشر و محیط‌زیست در حال ظهورند. دولت‌ها به نحو فزاینده‌ای از قید تعدادی از تعهدات رفاهی - اجتماعی، رها شده و فضا را برای سازمان‌های غیرحکومتی و در مقیاس جهانی فراهم می‌سازند. شبکه‌های فراملی در حال گرفتن جای دولت سرزمینی در سازمان‌های تولید جهانی، توزیع مالیه جهانی، تأمین کمک‌ها و مساعدت‌های اضطراری، حمایت از حقوق فردی یا گروهی و دفاع از محیط‌زیست جهانی هستند. (۴۴) با توجه به این تحولات، بازتعریف دولت ضروری به نظر می‌رسد. نقش دولت - ملت به تبع تغییر فنآوری و دانش بشری، افزایش آگاهی‌های عمومی و تحولات نهادی در حوزه اقتصاد، سیاست و فرهنگ، تغییر یافته است. بنابراین دولت‌ها ناگزیر به تجدید ساختار و بازتعریف درحوزه اقتصاد، سیاست، اجتماع و بازتنظیم روابط حکومت با جامعه مدنی هستند. به نظر می‌رسد امروزه سیاست‌گذاری ملی بدون ملاحظه چارچوب‌های فراتر، مانند چارچوب‌های

منطقه‌ای و جهانی امکان‌پذیر نیست. در نتیجه فرآیند سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی ملی نیز نیازمند بازنگری است. (۴۵)

با این توصیف، ساختار کنونی جهان، کاملاً متحول شده و در حال گذر به سمت ایجاد و تثبیت ساختار فراملی و فرادولتی یعنی ساختار جهانی است. نظم جهانی نظامی خواهد بود که تحت حاکمیت واحد جهانی سرمایه شکل می‌گیرد. در حاکمیت واحد جهانی سرمایه، ابزارها، نهادها، کارکردها و اهداف سیستم جهانی متفاوت از سیستم بین‌المللی معاصر تعریف می‌شوند. دولت ملی (هر چند قدرتمند مانند ایالات متحده آمریکا)، به تنهایی و بدون برخورداری از همکاری و هماهنگی با سایر دولت‌ها و مهم‌تر از آن با سایر اجزای نظام اقتصاد جهانی، توانایی اداره سیستم جهانی را ندارد و این واقعیتی است که فرآیند جهانی شدن را به وجود آورده است و بسیاری از سیاست‌مداران و تحلیل‌گران سستی از درک آن عاجزند.

۳. تداوم حیات و اهمیت جغرافیایی دولت

به رغم تفوق فرآیند جهانی شدن اقتصاد و پیدایش کنشگران نوین در کنار سایر بازیگران سستی در عرصه روابط بین‌الملل، به نظر می‌رسد که بعد جغرافیایی دولت همچنان در روابط و تعاملات نظام اقتصاد سیاسی جهانی مؤثر و مهم است. این بدان معناست که تمامی دولت‌های ملی می‌توانند و عملاً به این امر تمایل دارند که همچنان حوزه‌های گسترده‌ای از حاکمیت و استقلال عمل را برای خود حفظ کنند؛ گرچه نمی‌توانند از بسیاری از پیامدهای جهانی شدن در امان بمانند. (۴۶)

رخداد یازدهم سپتامبر و خسارات سنگین آن برای پیکره اقتصادی، سیاسی و اجتماعی دولت ایالات متحده به خوبی نشانگر تداوم اهمیت فضای سرزمینی است. هنوز حجم عمده فعالیت‌های اقتصاد جهانی از اصل جغرافیای سرزمینی و دولت ملی منفک نشده است. برای مثال شرایط حاکم بر محیط محلی؛ تصمیمات صنایع، شرکت‌ها، بانک‌ها و دیگر مؤسسات اقتصادی در سطح فرامرزی را تحت تأثیر قرار می‌دهند. در پی حملات یازده سپتامبر، روابط اقتصادی و خارجی آمریکا (هرچند به طور موقت)، دچار دگرگونی و بحران شد. بدین ترتیب هر چند فرآیند جهانی شدن اقتصاد، انحصار عامل سرزمینی در تعریف و تبیین فضای اجتماعی

در درون اقتصاد سیاسی جهانی را پایان داده است، اما این واقعیت به این معنا نیست که تمام عوامل، نیروها، ویژگی‌ها و تأثیرات سرزمینی از میان رفته و یا حذف شده‌اند. به بیانی دیگر، جهانی شدن اقتصاد بیانگر و متضمن ظهور مجدد و نقش آفرینی دوباره عامل جغرافیا و مرزهای ملی است و نابودی سرزمین را حداقل تاکنون به دنبال نداشته است. امنیت جغرافیایی فعالیت‌های اقتصادی به ویژه سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در ایالات متحده آمریکا به دنبال حملات یازدهم سپتامبر خدشه‌پذیر شده و به دنبال آن تحولاتی در روابط اقتصاد خارجی این کشور پدید آمده است. این ویژگی نیز بیانگر تداوم اهمیت بعد سرزمینی در فرآیند جهانی شدن اقتصاد است.

در واقع مفهوم جغرافیایی دولت، هویت و دلبستگی‌های ملی با نوعی فرسایش خصوصاً در غرب روبرو شده و این امر در ادامه فرآیند جهانی شدن اقتصاد، گواهی بر کاهش اهمیت مفهوم سرزمینی دولت است. بنابراین به نظرمی‌رسد که دیگر مانند گذشته، تمامی منافع و خواسته‌های گروه‌های مردمی در چارچوب حزب و دولت ملی برآورده نمی‌شود و توجه و اشتیاق نسبت به سازمان‌ها و هویت‌های فراملی فزونی یافته است. حتی بخش قابل توجهی از تلاش‌ها در راستای کسب منافع ملی، حفظ محیط زیست، حقوق بشر، آزادی‌های سیاسی و مواردی از این قبیل بیش از گذشته در چارچوب حرکت‌ها و هویت‌های فرادولتی صورت می‌گیرد. در عین حال حوادث یازده سپتامبر توانایی و امکانات کنترلی و اقتدار کشور و دولت سرزمینی در بازیافت دوباره وفاداری‌ها و احساسات وطن‌پرستانه و آرمان‌های ملی‌گرایانه را (هر چند به طور محدود و موقت در غرب به ویژه ایالات متحده) به صورت سازمان‌دهی و واکنش‌های همگانی ملی در مقابل حوادث مذکور برانگیخته است. این رویداد در آمریکا و غرب نوعی تقویت انسجام هویت و وفاداری ملی را نسبت به مفهوم سرزمینی دولت، حداقل در مواقع بحرانی و در مقابله با دشمن به دنبال داشته است. بدین ترتیب فرضیه کاهش اعتبار مفهوم جغرافیایی دولت در مقابل فرآیند جهانی شدن اقتصاد، صورت واقعیت به خود می‌گیرد. (۴۷)

نتیجه گیری

ادبیات مفهومی و مصداقی امنیت ملی، پیشینه‌ای به عمر پیدایش دولت دارد. شکی نیست که شکل‌گیری هرگونه سازه فضایی - اجتماعی در طول حیات اجتماعات انسانی متأثر از نیاز آنان بوده است. به میزانی که ماهیت نیاز بشر متحول شده، مفاهیم و مصداقی امنیتی نیز ابعاد دیگری یافته‌اند. جغرافیای سیاسی علمی است که به مطالعه روابط جغرافیا با سیاست و تبیین پدیده‌های ناشی از تأثیر آنها بر یکدیگر می‌پردازد. سیر تحول مطالعات این رشته نشانگر آن است که پیدایش و فروپاشی دولت تابع عوامل عینی و نمادنگاری تحت تأثیر الگوهای فکری، فنآوری‌های ارتباطی و اطلاعاتی و محیط‌های امنیتی بوده است. ناسیونالیسم به عنوان زیربنای دوام و قوام ملت‌ها، ارتباط تنگاتنگی با جغرافیا و هویت فضایی داشته است. حکومت‌ها همواره بر آن بوده‌اند که با یافتن وجوه اشتراک میان فرهنگ‌های نواحی مختلف دولت، هویت ملی استوار و دولت‌گستری را بسازند. شواهد نشانگر آن است که جهانی شدن با تقویت نیروی مرکزگریز، جهان‌گرا و بازیگران متعدد دیگر، در چهره مهمترین ابزار به‌چالش‌طلبی مرزهای سیاسی، به‌حاشیه رانی دولت - ملت و نیز فرسایش برخی از جنبه‌های حاکمیت ملی ظاهر شده‌اند. به عبارت دیگر جغرافیای سیاسی در برخی ابعاد به سمت ژئوپولیتیک میل کرده است؛ زیرا عوامل اثرگذار در مقوله امنیت، جهانی شده‌اند.

دولت اساساً پدیده‌ای فضایی است. از این رو مباحث مرتبط با آن در جغرافیای سیاسی نیز حجم بسیاری از مطالعات این رشته را به خود اختصاص داده است. اساس شکل‌گیری دولت‌ها بر جذب وفاداری‌های محلی، منطقه‌ای و قومی و القای حس هویت ملی برآمده از مشترکات میان این ناهمسانی‌ها بوده است. فرهنگ به عنوان مجموعه‌ای از باورها، سنت‌ها، زبان، ادبیات، مذهب و گذشته تاریخی واحدهای سیاسی همواره از شناسه‌های فرهنگی و تمدنی فرهنگ‌های پیرامونی متأثر بوده است. بنابراین چیزی به نام فرهنگ دست نخورده نداریم. فرهنگ برآمده از درونداها و برونداهای ناحیه‌ای و فرانااحیه‌ای است. در طول سده بیستم، اثرگذاری و اثرپذیری نمادنگاری‌های واحدهای سیاسی متناسب با سطح توسعه یافتگی و عقب ماندگی آنان شتاب بیشتری گرفته و زمینه‌ساز توجه به ابعاد فراملی و فراملی در نمادنگاری ملی است. خطای بسیاری از نظریات در حوزه جهانی شدن و باور به فروپاشی

دولت ملی نیز از چنین وضعیتی ناشی شده است. این در حالی است که همه واحدهای سیاسی، سعی در بازشناسی عناصر هویتی خود و انطباق این عناصر با فرآیند جهانی شدن دارند. اگر تا پیش از فروپاشی شوروی، امنیت عمدتاً جهت‌گیری ملی و در گسترده‌ترین حالت بلوک‌بندی ژئواستراتژیک داشت؛ رشد و گسترش فنآوری اطلاعات و ارتباطات بعد امنیتی نوینی را که همانا جهانی شدن برخی از پیامدهای مثبت و منفی ITC، آلودگی‌های زیست محیطی و ژئوپولیتیک سرمایه است پدید آورده و همین موضوع سرنوشت مشترک بشر را رقم خواهد زد. امنیت و مفاهیم وابسته به آن همچون تهدید، آسیب و منافع، مفاهیمی سیال و نسبی‌اند که متناسب با شرایط مکان و زمان، معانی متفاوتی می‌یابند. (۴۸) فرآیند جهانی شدن، ناموزون است؛ بنابراین عملاً با نوعی «واهمگرایی» مواجهیم زیرا درحالی‌که در جوامع اروپایی، دولت‌ها در یکدیگر ادغام می‌شوند، نواحی کمتر توسعه یافته شاهد شکل‌گیری خرده دولت‌ها هستند. به باور بسیاری، با توجه به گسترش دایره مفهومی امنیت، دولت ملی دیگر تنها مسئول تأمین آن نیست و ناگزیر بخشی از اقتدار مطلق را در راستای مدیریت سیاسی فضا در ابعاد مختلف واگذار خواهد کرد. بنابراین دولت ملی در سمت بالا به نهادهای بین‌المللی و جهانی، در سمت پایین به دولت محلی و منطقه‌ای و در جهت افقی به سازمان‌های غیرحکومتی، افکار عمومی، مطبوعات و نیروهای طبیعی یا بازار تمایل پیدا می‌کند.

از منظر جغرافیای سیاسی، دولت‌هایی فرومی‌باشند و از جهت یکپارچگی سرزمینی دچار ناامنی و تقویت نیروی گریز از مرکز می‌شوند که نتوانند نمادنگاری‌های ملی را متناسب با عصر تحول شتاب‌دار و شناوری هویت‌ها تعریف کنند.

یادداشت‌ها

۱. علی بابایی، غلامرضا، *فرهنگ روابط بین‌الملل*، تهران، انتشارات وزارت امور خارجه، چ سوم، ۱۳۸۳، ص ۳۱
۲. روی، پل، «معمای امنیت اجتماعی»، منیژه نویدنیا، *فصلنامه مطالعات راهبردی*، سال ششم، شماره سوم، پاییز ۱۳۸۲، ص ۲۶
۳. مان، مایکل، «آیا جهانی شدن توسعه دولت ملی را پایان بخشیده است؟»، محمدرضا مهدی‌زاده، *برداشت دوم*، سال اول، شماره دوم، تابستان ۱۳۸۲، ص ۳۶
۴. حافظ نیا، محمدرضا، *جغرافیای سیاسی ایران*، تهران، سمت، ۱۳۸۱، ص ۱۶
۵. Glassner, Martin, *Political Geography*, New York, Wiley Sons, ۱۹۹۲, p.۱۵۳
۶. Dikshit, Ramesh, *Political Geography*, New Delhi, Manohar Publications, p.۱۲۰
۷. Ibid, p ۱۶۹
۸. عسگری، محمود، *جهانی شدن و امنیت ملی ج.ا.ایران*، پایان نامه کارشناسی ارشد در رشته علوم سیاسی، دانشگاه علامه طباطبایی، ۱۳۸۰، ص ۱۱۴.
۹. *Political Geography*, op. cit, p ۱۶۹.
۱۰. Ibid, p ۱۸۰
۱۱. *Political Geography*, op. cit, p ۱۷۰.
۱۲. میرحیدر، دره، *مبانی جغرافیای سیاسی*، تهران، سمت، چ هفتم ۱۳۸۰، ص ۴۸.
۱۳. *Political Geography*, op.cit, p ۱۷۵
۱۴. Ibid, p ۱۷۳.
۱۵. قاضی، ابوالفضل، *بایسته‌های قانون اساسی*، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، چ چهارم، ۱۳۷۵، ص ۵۶.
۱۶. عالم، عبدالرحمن، *بنیادهای علم سیاست*، تهران، انتشارات نی، چ چهارم، ۱۳۷۷، ص ۱۵۵.
۱۷. در ایسدال، آلسدایر، و بلیک جرالده، *جغرافیای سیاسی خاورمیانه و شمال آفریقا*، دره میرحیدر، تهران، انتشارات وزارت امور خارجه، چاپ سوم، ۱۳۷۳، ص ۲۳۹
۱۸. مجتهدزاده، پیروز، *جغرافیای سیاسی و سیاست جغرافیایی*، تهران، انتشارات سمت، ۱۳۸۱، ص ۳۰۳
۱۹. حقیقی، شاهرخ، *گذار از مدرنیته*، انتشارات آگه، ۱۳۷۹، ص ۵۶
۲۰. مجتهدزاده، پیروز، *ایده‌های ژئوپولیتیک و واقعیت‌های ایرانی*، تهران، نشر نی، ۱۳۷۹، ص ۹۲.
۲۱. گل محمدی، احمد، «نگاهی به مفهوم و نظریه جهانی شدن»، *فصلنامه مطالعات ملی*، سال سوم شماره ۱۱، بهار ۱۳۸۱، ص ۲۱.

۲۲. صدریایا، مجتبی، «محلی کردن و بین المللی کردن در ژاپن»، *فصلنامه مطالعات سیاسی اقتصادی*، سال اول، شماره سوم، پاییز ۱۳۸۲، ص ۹۹.
۲۳. *جغرافیای سیاسی ایران*، پیشین، ص ۵.
۲۴. هیسانوری، اسیومورا، «هویت فرهنگی اروپا»، مجید جعفری، *مجموعه مقالات روابط فرهنگی*، معاونت پژوهشی سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی، زمستان ۱۳۷۸، ص ۴۸.
۲۵. «معمای امنیت اجتماعی»، پیشین، ص ۶۹۷.
۲۶. پای، لوسین دبلیو، «هویت و فرهنگ سیاسی»، در *بحرانها و توالیها در توسعه سیاسی*، غلامرضا خواجه‌سروری، تهران، انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۰، ص ۱۷۴.
۲۷. توحید فام، محمد، «طرح‌های تمدنی و دولت ملی در عصر جهانی شدن»، *فصلنامه مطالعات ملی*، سال سوم، شماره ۱۰، بهار ۱۳۸۰، ص ۵۸.
۲۸. قوام، عبدالعلی، *جهانی شدن و جهان سوم*، تهران دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، انتشارات وزارت امور خارجه، چاپ دوم ۱۳۸۳، ص ۱۷۰.
۲۹. *جهانی شدن و جهان سوم*، پیشین، ص ۱۹۹.
۳۰. تاجیک، محمدرضا، «امنیت ملی در آستانه فردا»، *فصلنامه فرهنگ اندیشه*، سال اول، شماره سوم و چهارم، پاییز و زمستان ۱۳۸۰، ص ۸۵.
۳۱. پوراحمدی، حسین، «فرآیندهای جهانی شدن و چالش‌های مفاهیم در رخداد یازده سپتامبر»، *فصلنامه سیاست خارجی*، سال پانزدهم، شماره ۴، زمستان ۱۳۸۰، ص ۱۰۲۱.
۳۲. نقی‌زاده، ابراهیم، «تمایزات جهانی بودن و جهانی شدن»، *نامه فرهنگ*، بهار ۱۳۸۱، ص ۵۶.
۳۳. صدوقی، مراد علی، *تکنولوژی اطلاعات و حاکمیت ملی*، تهران، انتشارات وزارت امور خارجه، ۱۳۸۰، ص ۱۱۰.
۳۴. Agnew, John, *Geopolitics*, London, Rutledge, ۱۹۹۸, p ۱۲۸.
۳۵. «معمای امنیت اجتماعی»، پیشین، ص ۶۹۳.
۳۶. *جهانی شدن و جهان سوم*، پیشین، ص ۲۲۰.
۳۷. روزنا، جیمز، *جهان آشوب زده*، علیرضا طیب، تهران، انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۲، ص ۸۵.
۳۸. «امنیت ملی در آستانه فردا»، پیشین، ص ۱۸.
۳۹. اتوتایل، ژناروید و دیگران، *اندیشه‌های ژئوپولیتیک در قرن بیست و یکم*، محمدرضا حافظ‌نیا و هاشم نصیری، تهران، انتشارات وزارت امور خارجه، ۱۳۸۰، ص ۵۵۸.
۴۰. شکویی، حسین، *اندیشه‌های نو در جغرافیا*، جلد اول، تهران، انتشارات گیتاشناسی، ۱۳۷۵، ص ۲۰۵.
۴۱. شکویی، حسین، *فلسفه‌های محیطی و مکتب‌های جغرافیایی*، جلد دوم، تهران، انتشارات گیتاشناسی، ۱۳۸۲، ص ۲۸۸.
۴۲. Dodds, Klaus, *Geopolitics in a Changing World*, London, Princeton Hall, ۲۰۰۳, p ۵۶

۴۳. «فرآیندهای جهانی شدن و چالش‌های مفاهیم در رخداد یازده سپتامبر»، پیشین، ص ۱۰۱۰
۴۴. کیوان، وحید، *جهانی شدن جدید سرمایه‌داری*، تهران، نشر توسعه، زمستان ۱۳۷۶، ص ۹
۴۵. هاشم گلپایگانی، اکبر، «جامعه صنعتی و جامعه اطلاعاتی»، *نامه فرهنگ*، سال دوازدهم، دوره سوم، شماره ۱، بهار ۱۳۸۱، ص ۴۴
۴۶. عباسی، مجید، «نقش جهانی سازی در تحدید حاکمیت ملی»، *روزنامه جام جم*، پنجشنبه، ۲۳ آبان، ۱۳۸۱، ص ۸
۴۷. ج.بایراستگر، «جهانی شدن و طرز تفکر بازیگران نهادی عمده»، حمید تقوی، *فصلنامه فرهنگ*، سال دوازدهم، دوره سوم بهار ۱۳۸۱، ص ۷۴
۴۸. «فرآیندهای جهانی شدن و چالش‌های مفاهیم در رخداد یازده سپتامبر»، پیشین.